

گنجینه‌ی شماره ۱۳



مسابقه‌ی طناب‌کشی



در مدرسه‌ی کوچکی، بچه‌ها مشغول آماده شدن برای مسابقه‌ی بزرگ طناب‌کشی بودند. همه هیجان‌زده بودند و می‌خواستند تیم‌شان برنده شود. اما یک مشکل بزرگ وجود داشت: چطور تیم‌ها را انتخاب می‌کردند؟ همه دوست داشتند با دوستانشان در یک تیم باشند، اما تعداد بچه‌ها باید مساوی می‌شد تا مسابقه‌ی عادلانه‌ای برگزار شود.

آقا معلّم با لبخندی گفت: بچه‌ها، من یک راه حل جالب برای این مشکل دارم. ما از یک کیسه‌ی جادویی استفاده می‌کنیم!

همه با تعجب به آقا معلّم نگاه کردند. آقا معلّم کیسه‌ای را از کلاس بیرون آورد. کیسه پر از مهره‌های آبی و قرمز بود. نیمی از مهره‌ها آبی و نیمی دیگر قرمز بودند.

آقا معلّم توضیح داد: در این کیسه، به تعداد شما بچه‌ها مهره وجود دارد. ۱۲ مهره آبی و ۱۲ مهره قرمز. هر کدام از شما نوبت می‌زنید و یک مهره از کیسه برمی‌دارید. اگر مهره‌ی شما آبی باشد، در تیم آبی و اگر قرمز باشد، در تیم قرمز قرار می‌گیرید.





بچه‌ها خیلی خوششان آمد. آن‌ها با هیجان دور کیسه جمع شدند. اولین نفری که مهره را از کیسه بیرون می‌آورد کاپیتان تیم می‌شد. طبق لیست دفتر کلاسی علی اولین نفری بود که مهره را بر می‌داشت. او دستش را داخل کیسه برد و یک مهره بیرون آورد. مهره آبی بود! علی با خوش‌حالی فریاد زد: من آبی هستم!

نفر بعدی کاوه بود. او هم یک مهره بیرون آورد. مهره‌اش قرمز بود. او هم با خوش‌حالی به تیم قرمز رفت. به همین ترتیب، همه‌ی بچه‌ها یک به یک مهره‌هایشان را برداشتند. بعضی‌ها آبی شدند و بعضی‌ها قرمز. هر بار که یک نفر مهره‌اش را بر می‌داشت، بچه‌های دیگر با دقت نگاه می‌کردند تا ببینند چه اتفاقی می‌افتد.

بعد از اینکه همه‌ی بچه‌ها مهره‌هایشان را برداشتند، دو تیم مساوی تشکیل شد. تیم آبی‌ها و تیم قرمزها. همه‌ی بچه‌ها با خوش‌حالی به تیم خودشان پیوستند و برای مسابقه آماده شدند. آقا معلم وسط حیاط مدرسه یک خط کشید و به دو تیم گفت: بچه‌ها، اینجا خط وسط زمین مسابقه است. هر تیمی که بتواند تیم دیگر را از خط بگذراند، برنده است. آماده‌اید؟

همه‌ی بچه‌ها با صدای بلند فریاد زدند: آماده‌ایم!

با سوت آقا معلّم، مسابقه شروع شد. دو تیم با تمام قدرت طناب را می کشیدند. طناب زیر پاهایشان می لغزید و خاک زمین به هوا بلند می شد. بچه های دیگر هم برای تشویق تیم مورد علاقه شان فریاد می زدند.

در لحظه ای حساس، تیم آبی کمی جلو افتاد. اما تیم قرمز دست از تلاش نکشید و با تمام نیرو طناب را به عقب کشید. مسابقه خیلی نزدیک بود و هیچ کس نمی توانست پیش بینی کند که برنده ی نهایی چه تیمی خواهد بود.

در نهایت، با یک کشش قدرتمند، تیم قرمز توانست طناب را به سمت خود بکشد و تیم آبی را از خط وسط عبور دهد. همه ی بچه ها با هیجان فریاد زدند و به تیم قرمز تبریک گفتند.

بعد از مسابقه، همه ی بچه ها دور هم جمع شدند و به جشن پیروزی پرداختند. آن ها با هم بستنی خوردند و بازی کردند. آقا معلّم به بچه ها گفت: امروز یک مسابقه ی بسیار خوب داشتیم. مهم ترین چیز این است که همه با هم بازی کردیم و به یکدیگر احترام گذاشتیم. برنده شدن یا باختن مهم نیست، مهم این است که

تلاش کنیم و از بازی لذّت ببریم. **جواب سوال ۵**





مسابقه‌ی طناب‌کشی



داستان را خواندی، حالا به سوال‌ها پاسخ بده.

۱) مشکل اصلی بچه‌ها قبل از شروع مسابقه چه بود؟

چطور تیم‌ها را انتخاب می‌کردند؟

۲) آقا معلم برای حل این مشکل از چه چیزی استفاده کرد؟ استفاده از کیسه‌ی جادویی

۳) کاپیتان دو تیم آبی و قرمز چه کسانی بودند؟ علی و کاوه

۴) در نهایت کدام تیم برنده‌ی مسابقه شد؟ تیم قرمز

۵) آقا معلم بعد از مسابقه چه نکته‌ی مهمی را به بچه‌ها یادآوری کرد؟

۶) تعداد کل دانش آموزانی که در مسابقه‌ی طناب کشی شرکت کرده بودند، چند نفر بود؟

۲۴ نفر

$$\frac{12}{24}$$

۷) چه کسری از مهره های کیسه، قرمز بود؟



۳۹